روزنامه صبح ایران
وطن امروز
VATANEMROOZ.IR

دوشنبه ۱۹ بهمن ۱۳۹۴ ■ ۲۸ ربیع‌الثانی ۱۴۳۷ ■ ۸ فوریه ۲۰۱۶ ■ سال هشتم ■ شماره ۱۸۱۷ ■ ۱۶ صفحه ■ ۱۰۰۰ تومان

■ ۱۱۷۷ سال و ۵۰ روز گذشت

VATAN-E-EMROOZ ■ VoL.08 ■ No.1817 ■ Mon.Feb.08, 2016 ■ ISSN:2008-2886

بذرپاش با اشاره به شکل گرفتن رقابت «مجلس ملت» و «مجلس دولت»:

لیست وکیل‌الدوله‌ها دنبال قطع یارانه نقدی است

صفحه ۲

سردار سلامی: به عربستان گفته‌ایم در صورت ورود به سوریه اتفاقات ناگواری خواهد افتاد

اتمام حجت سپاه با سعودی

صفحه ۲

حسن روحانی خطاب به هواداران اصلاح‌طلب دولت مطرح کرد

درخواست حمایت از لیست نچسب!

صفحه ۲

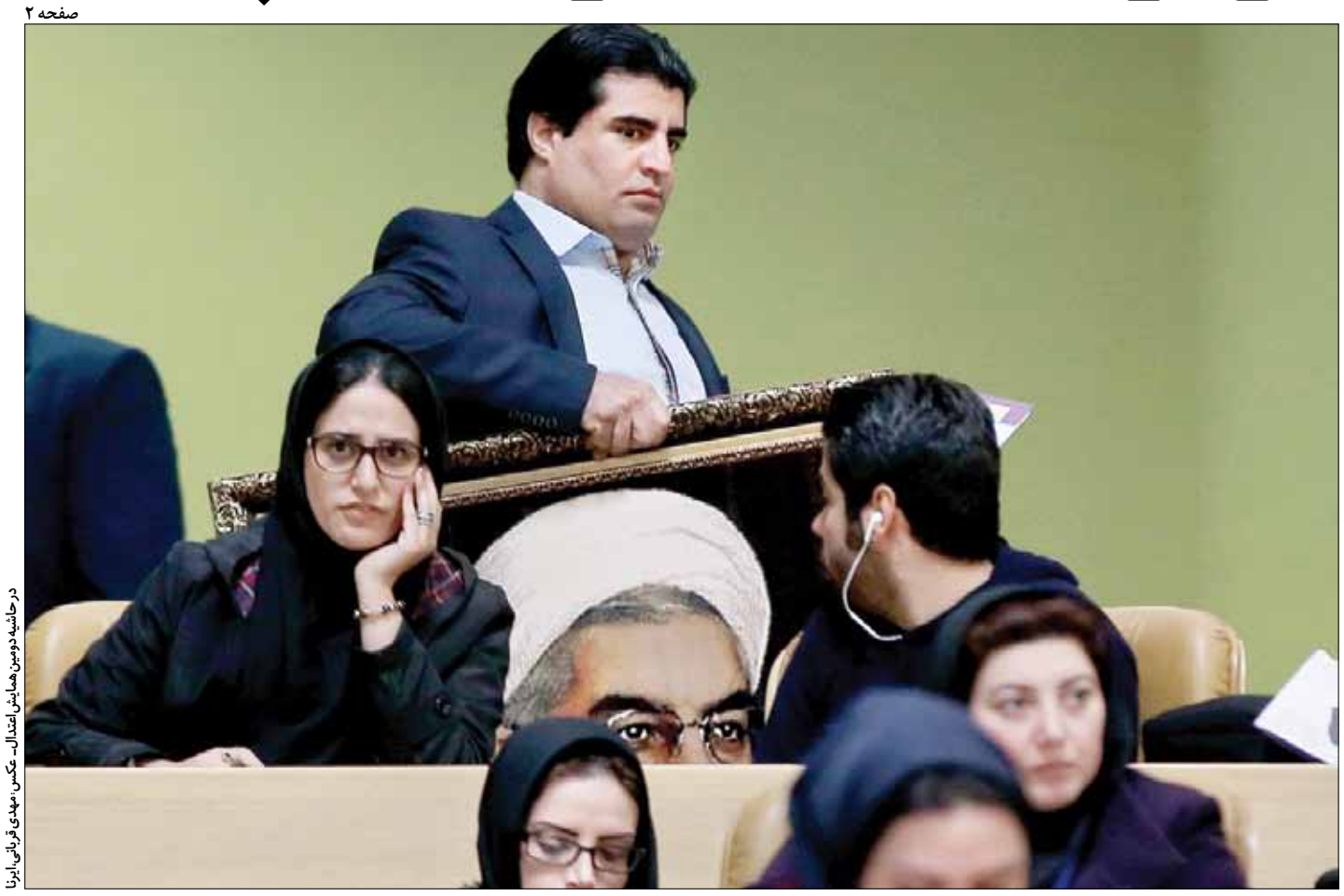

در حاشیه دومین همایش اعتدال- عکس: مهدی قربانی/ایرنا

دل‌نوشت

شعله زد بر افق نور قرآن

■ حسین قدیانی ■

آن کلاه سرخ گنبدی، آن ردای چندلایه که روی دوش می‌انداخت، آن دستی که هر از گاه بالا می‌آورد تا عرق پشت گوش را پاک کند، آن رقصی که به انگشتانش می‌داد، آن اهتمام عاشقانه‌ای که داشت تا قرائت در نهایت شکوه، هم‌آهنگ با معنای آیه باشد، آن پهنای اعجاب‌انگیز صدا، آن تنظیم صوت با دور و نزدیک کردن خود به میکروفن، آن نفس گرم و گیرا، آن تعویض دستگاه هنگام عبور از آیه‌ای به آیه دیگر... و آنجا که در اوج زیبایی می‌خواند «فقاتلوا اولیاء الشیطان ان کید الشیطان کان ضعیفا» هرگز از یادها نمی‌رود. کجاست آن ماه رمضانی که با عمو محسن و دوست قرآنی‌اش

محمد هاشمی رفتیم مسجد بلال؟! خاطره مال دوره راهنمایی من است. استاد غلوش اما چنان تکنیک‌های جذاب و بعضا ناب و منحصربه‌فرد در قرائت داشت که طفل‌گریز پایی چون مرا هم مجذوب جلسات قرآنی می‌کرد. نه فقط من، که گمانم در علاقه‌مند کردن نسل جوان و نوجوان آن زمان به تلاوت قرآن، نقش بسیار پررنگی داشت تلاوت‌های خاص این قاری پرآوازه مصری. آن سال‌ها در میدان جمهوری، دیوار به دیوار پایگاه مقداد، دارالقرآن کوچکی بود که نوار کاست تلاوت‌های استاد عبدالباسط و مصطفی اسماعیل را کرایه می‌داد. خیلی زود مشتری ثابت آنجا شدم و علاوه بر این دو استاد، طلبه نوار کاستی از راغب مصطفی غلوش هم شدم که ابتدا هیچ نواری از غلوش نداشت اما وقتی علاقه مفرط من و دیگر جوانان به گوش دادن قرائت‌های غلوش را دید، از قرائت این استاد چندتایی کاست خوب و ماندگار زد. آقای فروشنده باری به خودم گفت که خاصیت قرائت‌های غلوش در همین مقوله جذب است، جذب جوانانی به قرآن که لااقل درچهره‌شان خیلی خبری از این حرف‌ها نیست! در چهره من که البته هیچ خبری نبود! این عکس کوچک کنار این متن را نگاه نکنید! سر و وضعی داشتیم! آن روزها عشق و علاقه امثال من و هم‌نسلان من به قرآن دارای ۳ضلع محبوب بود؛ یکی استاد پرهیزکار که البته به ترتیل شهره بودند و کاست‌های ایشان جان می‌داد برای مبحث حفظ، آنقدر که ظرف چند ماه چند جزء حفظ کردم. بعدها البته آنچه در روند این حفظ کردن قرآن مانع به وجود آورد، دویدن شبانه‌روزم بود دنبال توپ گرد. عیب که نه! این هم حسن دیگر فوتبال است که اگر در درس به جایی نرسی، خیلی راحت می‌توانی توپ را بهانه کنی! و اگر در مقوله حفظ قرآن هم به جایی نرسی، باز خیل راحت می‌توانی توپ را بهانه کنی! دومین ضلع اما جواد فروغی بود که این یکی اساسا یادش بخیر! خوشبختانه برخلاف استاد پرهیزکار، جواد فروغی همسن و سال خودمان بود، سر همین، همین که تلویزیون تلاوت‌هایش را می‌گذاشت، می‌نشستیم نزدیک‌ترین جای ممکن به تلویزیون، دست را کنار گوش می‌گذاشتیم و بنا می‌کردیم خواندن «تکویر». لیکن ضلع سوم... که همین چند روز پیش درگذشت. خوب یادم هست آن شب ماه رمضان، چه غوغایی به پا کرد در «بلال» و آنقدر داغ و پرحرارت که تو گویی آیات قرآن را با ذره ذره وجودش می‌خواند! مراسم که تمام شد آنهایی که مثل ما از قبل دوربین آورده بودند خواستند با استاد عکس بگیرند لیکن تعداد متقاضیان و پیشنهادها برای محل مشخص عکس که زیاد شد، استاد خودش پیشنهاد داد عکس‌های یادگاری با ایشان کنار دیواری باشد که مزین بود به تصویر امام و حضرت آقا! به همین منوال، ما هم یک عکس با استاد انداختیم. برگشتنی داشتم به این فکر می‌کردم که با این عکس، چقدر می‌توانم پز بدهم به معلم قرآنم در مدرسه! و حالا که فکر می‌کنم می‌بینم به چه علت مسخره‌ای! فردای آن شب رفتم و دوربین را دادم عکاسی.

ادامه در صفحه ۵

نگاه

حمله ایدئولوژیک‌ها به ابراهیم

بادیگارد پرمخاطب را با اسم «مردم» تخریب می‌کنند!

محمدرضا کردلو: این عبارت «شما ایدئولوژیک حرف می‌زنید» به خیلی جاها سرایت کرده است. در دانشگاه حضرت استاد در صورت اشارت مقاله به کتب دینی و رفرنس دانشجو به این متون می‌گوید: «آقا علمی حرف بزنید، اینقدر ایدئولوژیک نباشید». در سیاست هم ایضا. در اقتصاد هم وقتی از «قرض‌الحسنه» و «خمس» و «زکات» حرف به میان می‌آید همین قصه است. در هنر و سینما هم بیچاره کرده‌اند«کارگردان‌های واقعی‌ساز» را از بس گفته‌اند: «فلان کارگردان ایدئولوژیک فیلم می‌سازد».

اصلا کسی می‌داند ایدئولوژی چیست؟ آیا «ایدئولوژی» صرفاً چماق است برای بی‌اعتبار کردن آنچه در واقعیت هست و اعتبار بخشیدن به آنچه فقط در عوالم روشنفکری یافت می‌شود؟ این لفظ چرا از دهه ۵۰ به دهه ۹۰ منتقل شده است و برخی هنوز در گیر و دار انتخاب نوع «چپ بودن» هستند؟

اولا که نه دین در ایدئولوژی خلاصه می‌شود و نه دین ایدئولوژی است. ایدئولوژی چیزی مدرن است که استعمالش هم مربوط به دوره جدید اروپاست و این لفظ را درباره اعتقادات و باید و نبایدهای اومانیستی به‌کار برده‌اند و می‌برند نه درباره دین. این تعبیر «ایدئولوژی» توسط هرکه به ادبیات سیاسی منتقل شده، «بد» منتقل شده است و البته بی‌سوادهای همیشه منتقد، همین تعریف ناقص و «به درد نخور» از ایدئولوژی را به کار می‌بندند تا به واسطه زیر سوال بردن «ایدئولوژی»، «دین» را تضعیف کنند. در هر صورت این روزها منتقدان در عرصه سینما تلاش می‌کنند فیلم‌هایی را که منطبق بر خواست‌ها و مطالبات اقلیت روشنفکری نیست با چماق «ایدئولوژی» مورد هجمه قرار دهند. اینطوری است که در روزهای اخیر به مناسبت جشنواره، آنچه بر پرده سینما می‌رود، زاییده همین توهماتی است که در جهان شبه‌روشنفکری می‌گذرد. سینما به «خاطره‌سازی» تبدیل شده است. به این معنا که آنچه در میان قاعدین سینمای واقعی مطرح است، تلاش برای ساختن فیلم‌هایی مبتنی بر «خاطرات شخصی» است نه واقعیت‌های جامعه.

اما به ناگهان چه اتفاقی می‌افتد که همین جریان با سردست گرفتن «مردم» و با شعار «مردم» به مخالفت با فیلم‌های پرطرفدار می‌پردازند؟ واقعیت این است که پس از انقلابی که پس از فروش خیره‌کننده فیلم‌های دهنمکی در اواخر دهه ۸۰ اتفاق افتاد، جامعه روشنفکری مات و مبهوت ماند. پس از قهر چندین و چند ساله مخاطب از سینما، این «اخراجی‌ها»ی یک کارگردان تازه‌وارد بود که کارگردان‌های پردبدبه و کبکبه را به حیرت «هجوم مخاطب» واداشت. چندسالی گذشت و هیچکدام از روشنفکران پاسخ ندادند که آیا می‌دانند دلیل فروش‌های خیره‌کننده دهنمکی چیست یا خیر؟ و تنها او را به واسطه اینکه وارد سینما شده است، مورد ارزش داوری منفی و فحاشی‌های بعضا عجیب قرار می‌دادند. این ماجرا آنقدر ادامه پیدا کرد که به اعتراض رسمی حاتمی‌کیا در یک برنامه تلویزیونی منجر شد و او گفت: متاسفانه تحلیل در سینمای ایران وجود ندارد. کسی نیست بیاید بگوید چرا فیلم‌های دهنمکی فروش می‌کند. مدام متلک و کنایه نثار او می‌شود. بهتر است به جای تحقیر دهنمکی و توجه به عقبه سیاسی او، فیلم‌هایش را بررسی کنیم ببینیم چرا فیلم‌های او اینقدر محبوب است.

این روزها اما اتفاق عجیبی افتاده است. معترضان به سینمای مردمی از ابتدا تاکنون که فقط به عشق معناگرایی عوالم شخصی و بی‌توجهی به مخاطب عام فیلم ساخته‌اند و اینگونه فیلم‌ها را تبلیغ می‌کنند با شعار اشتباهی و بدون مصداق و عینیت «مردم»، به یک فیلم مردمی حمله می‌کنند. می‌گویند«مردم» در بادیگارد حضور ندارند و می‌پرسند بادیگارد «ما» کجاست؟! خنده‌دار است اما می‌گویند.

اخبار جشنواره و سینماهای مردمی را که پیگیری کرده باشید، از سروکول سالن‌های اکران، برای «بادیگارد» حاتمی‌کیا مخاطب سرازیر می‌شود. مخاطبانی که همه «مردم» هستند و کمتر قرابتی با تارکوفسکی یا هیچکاک دارند. مردمی که مخاطب سینمای حاتمی‌کیا هستند، مخاطب سینمای دفاع‌مقدس هستند و آمار جشنواره و اکران‌های مردمی نشان داده است به‌رغم هجوم رانتی و دولتی سینمای روشنفکری به جشنواره بازهم فیلم‌های سینمای دفاع‌مقدس و جریان منتسب به انقلاب در میان پرطرفدارها و در صدر پرمخاطب‌ها هستند و از تماشاگران خود نمره «عالی» دریافت کرده‌اند. به نظر می‌رسد لازم باشد امسال در میان جوایز جشنواره جایزه «خنده‌دارترین ژست» را به مخالفان «بادیگارد» بدهند. کسانی که با ژست «ایدئولوژی روشنفکری» به سینمای مردمی برچسب «ایدئولوژیک» می‌زنند، خود نشان داده‌اند بسیار خشک، متحجر و ایدئولوژیک تشریف دارند! خود حاتمی‌کیا دیروز حرف جالبی زد: طرفداران «آیت‌الله هیچکاک» از همه ایدئولوژیک‌ترند!

روزنه

جستاری در چرایی دوگانه‌سازی میانه‌رو ـ تندرو

شهاب‌الدین سینایی: در فضای رسانه‌ای غرب بسیار تلاش می‌شود جوانان ایرانی در ۲ طیف متفاوت معرفی شوند: اکثریتی با سبک زندگی موافق دنیای غرب و اقلیتی که شور انقلابی دارند و در عرصه سیاسی، اجتماعی و اقتصادی رویکردی «غیرعقلانی» را دنبال می‌کنند. در نگاه رسانه‌های غربی هر چه با سلطه غرب در جهان مخالف باشد، غیرعقلانی است. تعریف آنان از خرد و عقلانیت، تعریفی تقلیل‌گرایانه است. از نظر آنان هرجا بتوان در محاسبه میان وسیله و هدف، به سود مادی دست یافت، حرکت در راه آن هدف، عقلانی است و در مقابل آن هر زمان این رابطه برقرار نباشد رابطه وسیله و هدف غیرعقلانی است.

اندیشمندان غربی نیز این نوع نگاه را پیش از این تئوریزه کرده‌اند. همچنانکه تئوریسین بزرگ تاریخ انقلاب‌ها، «کرین برینتون»* بر آن بود کل فرآیند یک انقلاب به مثابه «تب» است. تا پیش از آغاز انقلاب، جامعه همچون یک انسان سالم است. وقتی فرآیند انقلاب آغاز می‌شود، در واقع تب انقلابی آغاز شده و تا زمانی که انقلاب به دوره ترمیدور خود نرسد، جامعه از حالت تب خارج نشده است. پس از آن است که جامعه به شرایط پیشاانقلابی بازمی‌گردد و به سلامت بیماری را پشت سر می‌گذارد!

با توجه به اینکه در ایران، میان انقلابی بودن و حزب‌اللهی بودن رابطه‌ای تو در تو وجود دارد، موافقان تز بالا تلاش می‌کنند تفکر حزب‌اللهی را براساس همین انگاره مورد انتقاد قرار دهند. جالب آنکه در اندیشه برینتون به افراد انقلابی لقب «تندرو» داده می‌شود. عین همین ادبیات درباره جریان‌های حزب‌اللهی در ایران نیز به کار برده می‌شود. رسانه‌های خارجی به جریان انقلابی‌ای همچون بسیج، لقب «تندرو» داده و مخالفان آنها در داخل کشور نیز به تبعیت از غربی‌ها، آنها را با لقب «تندرو» مخاطب قرار می‌دهند.

نکته جالب توجهی که در این میان نیاز به اشاره دارد آنکه برای بدیل‌سازی در مقابل گروه‌های تندرو از مفهومی چون «محافظه‌کار» استفاده نمی‌شود بلکه در مقابل تندرو از بدیل میانه‌رو استفاده می‌شود. در این معنا میانه‌رو یعنی فردی که در عین حال که به آرمان‌های انقلاب اسلامی وفادار است، آداب دیپلماسی را در سطح جهانی می‌داند و در مقابل مخالفان داخلی نیز قائل به تسامح است! همچنان که برینتون نیز تلاش می‌کند در مرحله‌بندی انقلاب‌ها، میانه‌روها را جریانی خردمند جلوه دهد بنابراین طبیعی است در مقابله با جریان به اصطلاح «تندرو» در ایران، رسانه‌های غربی از جریان میانه‌رو حمایت می‌کنند. آنگونه که در ایران طیفی با ادعای اعتدالگرایی، خود را میانه‌رو معرفی کرده‌اند.

این رویکرد امروز در شرایط پساتحریم بیش از پیش در تلاش است با مشخص کردن ۲ طیف تندرو و میانه‌رو در ایران، مردم را بر ضد انقلاب و به اصطلاح در راستای خردگرایی سوق دهد.

همین هجمه‌های نسنجیده و بی‌خردانه باعث شد رهبر حکیم انقلاب در مقابل تهاجم رسانه‌ها و تریبون‌های داخلی و خارجی که جریان حزب‌اللهی را مورد حمله قرار می‌دهند، لب به انتقاد بگشایند: «این روزنامه‌ها و مطبوعات گوناگون را هم آدم نگاه می‌کند، من می‌فهمم بعضی وقتی می‌گویند تندروی، جریان حزب‌اللهی و مؤمن مورد نظرشان است؛ نه! جریان مؤمن را، جریان انقلابی را، جوانان حزب‌اللهی را متهم نکنید به تندروی، اینها همان کسانی هستند که با همه وجود، با همه اخلاص در میدان حاضرند، آنجایی هم که دفاع از مرزها لازم باشد، دفاع از هویت ملی لازم باشد، مساله جان دادن و خون دادن مطرح باشد، همین‌ها هستند که به میدان می‌آیند....

پی‌نوشت

* «کرین برینتون» مولف کتاب مشهور «کالبدشکافی چهار انقلاب» است. او در این کتاب انقلاب در کشورهای فرانسه، آمریکا، انگلستان و روسیه را مورد واکاوی قرار می‌دهد و بر آن است در همه این انقلاب‌ها مسیری یکسان طی شد و پس از پیروزی انقلاب، ابتدا میانه‌روها به قدرت رسیدند؛ سپس تندروها قدرت را از آنان ربودند و سرانجام انقلاب با رسیدن به عصر ترمیدور به پایان راه خود رسید.

یادداشت امروز

اعتراف خانم شرمن

■ مهدی محمدی ■

از کنار سخنان «وندی شرمن» مذاکره‌کننده سابق آمریکایی که گفته است این روحانی بود که ایران را پای میز مذاکره آورد نه تحریم‌ها، ساده نباید گذشت. شرمن اکنون یک مقام دولتی نیست بنابراین طبیعی است بی‌ملاحظه‌تر و صادقانه‌تر سخن گفته باشد. بیش از ۲ سال است که ادبیات استاندارد دولت آمریکا می‌گوید این تحریم‌ها بود که ایران را پای میز مذاکره کشاند. در این مدت، هر بار از «کری» یا «اوباما» سوال شده اصلی‌ترین عامل ایجادکننده برجام را چه می‌دانند، مشخصا روی تحریم‌ها انگشت گذاشته‌اند. در واقع و به تعبیر فنی‌تر، دولت اوباما همواره فشار اقتصادی ناشی از تحریم‌ها را مهم‌ترین عامل تغییر محاسبات راهبردی ایران درباره برنامه هسته‌ای اعلام کرده است.

اکنون شرمن مساله را معکوس روایت می‌کند. شرمن می‌گوید درباره نقش تحریم‌ها در آغاز مذاکره و امتیازدهی ایران اغراق شده است و اگر نبود ریاست‌جمهوری حسن روحانی تحریم‌ها به تنهایی نمی‌توانست ایران را وادار به پذیرش توافق هسته‌ای کند؛ توافقی که حتی «محمود سریع‌القلم» هم معتقد است تنها ۱۵ درصد به نفع ایران و ۸۵ درصد به نفع طرف مقابل بوده است.

حقیقت این است که مذاکره‌کننده سابق آمریکایی دست روی نکته حساسی گذاشته است. برای کسانی که ادبیات استراتژیک آمریکا درباره ایران را تعقیب کرده‌اند یک کلیدواژه آشنا وجود دارد با عنوان «شبکه همکار غرب در ایران». آمریکایی‌ها مدت‌هاست عقیده دارند و این عقیده خود را پنهان هم نکرده‌اند که هیچ نوعی از فشار خارجی بدون وجود یک شبکه همکار در ایران که فشار را به سازش ترجمه کند و از چرخ زندگی به چرخ سانتریفیوژ پل بزند، کارآمد نیست. کارکرد اصلی شبکه همکار غرب در داخل ایران این است - و همواره همین بوده است - که فشار خارجی را به زبان سیاست و رسانه ترجمه کرده و تلاش می‌کند فضایی به‌وجود بیاورد که گویی بدون تن دادن به سازش و پذیرفتن درخواست‌های طرف مقابل هیچ راهی برای خلاصی از فشارها وجود ندارد.

از این منظر وجود جریان غربگرا در داخل کشور که دائما تلاش می‌کند منافع ملی را منطبق با خواسته‌های غرب و هزینه مقاومت مقابل درخواست‌های آن را بسیار بزرگ‌تر از آنچه در واقع هست جلوه دهد، مکمل پروژه تحریم است. به سابقه تاریخی در ۱۳۸۹ - زمانی که آمریکایی‌ها اعمال رژیم تحریم‌های فلج‌کننده علیه ایران را آغاز کردند - هم اگر نگاه کنیم، همین جریان منشأ اصلی اعمال تحریم‌ها علیه ایران بوده است. در واقع اراده آمریکا برای تقویت جریان غربگرا پس از مشاهده افول آن در انتهای سال ۸۸ بود که این کشور را متقاعد به آغاز دوران مجازات اقتصادی ملت ایران از طریق تحریم‌های فلج‌کننده کرد. کسانی که خود سرچشمه تحریم‌ها بودند، پروژه تحریم را به نتیجه رساندند و خروجی مطلوب آمریکا را که همان تغییر محاسبات ایران در حوزه هسته‌ای بود از دل آن بیرون کشیدند.

در واقع سخنان شرمن نشان می‌دهد حتی آمریکا هم باور داشته است که ایران بسیار بیش از آنچه مشاهده شد توان مقاومت مقابل تحریم‌ها را داشته و بسیار کمتر از آنچه واگذار کرده، لازم بوده است امتیاز بدهد. کوچک‌نمایی توان کشور برای مقاومت مقابل فشارها و متقابلا بزرگ‌نمایی توان طرف مقابل برای تشدید فشارها، ستون‌های اصلی خیمه فکری‌ای است که جریان غربگرا در داخل از آن تغذیه می‌کند. دقیقا به همین دلیل هم هست که این جریان به همه چیز به عنوان ابزاری برای مذاکره و بده بستان نگاه می‌کند و در این بده بستان نیز به هیچ خط قرمز حقیقتا معناداری پایبند نیست. در واقع اگر بخواهیم از تعبیر دقیق‌تری استفاده کنیم، باید گفت ماهیت واقعی جریان غربگرا در ایران همان چیزی است که «سعید حجاریان» زمانی آن را وندالیسم یا «شکست‌طلبی» خوانده بود. شکست‌طلبی فرجام غربگرایی در ایران است؛ به این معنا که آخرین نسخه‌ای که غربگرایان برای هر منازعه‌ای تجویز می‌کنند این است که بهتر است شکست خورده بودن مقابل غرب را پیشاپیش بپذیریم و رنج و زحمت مقاومت را اساسا به جان نخریم.

ادامه در صفحه ۵